جلسه 192- 1434

**چهارشنبه - 25/12/95**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

یک نکته ای از فرع اول باقی مانده عرض کنم.

راجع به اینکه اختلاف هست که جسد حیوان با ملاقات نجس متنجس می شود وبا زوال عین پاک می شود که مشهور می گویند، ویا اینکه اصلا جسد حیوان نجس نمی شود که نظر برخی از بزرگان از جمله آقای خوئی هست که به نظر ما این نظر درست است، چون دلیل نجاست اشیاء امر به غسل است ویقینا جسد حیوان نیاز به غسل ندارد. شبیه آنچه که در فضای دهان فضای حلق و بینی گفته می شود که یقینا اگر نجس بشود نیاز به شستن ندارد، و لذا ما معتقدیم که فضای حلق و بینی که بواطن غیر محضه نامیده می شوند متنجس نمی شوند، نه اینکه حرف مشهور را بزنیم که متنجس می شوند ولکن با زوال عین نجاست پاک می شوند.

دو ثمره برای نجاست جسد حیوان

دو ثمره ذکر شده بود در مورد این جسد حیوان:

یک ثمره که اشاره شد به مناسبت فرع اول این بود که: اگر شک بکنیم در بقاء عین نجاست در جسد حیوان، بنابرنظر مشهور ثابت می شود نجاست ملاقی آن. چون مثلا این مرغ که منقارش را زد به این آب قلیل، صدق می کند که آب قلیل ملاقات کرده است با منقار این مرغ بالوجدان، و استصحاب می گوید منقار این مرغ هنوز هم نجس است، ثابت می شود نجاست این آب.

ثمره دوم این نزاع این است که: بنابرنظر مشهور اگر حیوانی ملاقات کند با عین نجس بعد ذبحش کنند، عین نجس خشک شده روی جسد این حیوان مذبوح، بنابرنظر مشهور دیگر این حیوان نیست که زوال عین مطهرش باشد، باید آن را تطهیر کنیم. در حالی که طبق نظر مختار که جسد حیوان نجس نمی شود هم در آن ثمره اول ما معتقدیم که استصحاب بقاء عین نجاست در منقار مرغ نمی تواند ثابت کند نجاست آن آب قلیل را، چون اصل مثبت است نمی تواند اثبات کند ملاقات قلیل را با عین نجاست، و هم در ثمره دوم معتقدیم اصلا جسد حیوان نجس نشده است، والان هم که حیوان را ذبح کردند این عین نجاست خشک است منجس نیست، ولذا دلک می کنند این عین نجاست را بدون احتیاج به شستن آن. از این بحث بگذریم.

فرع چهارم: اختلاف ولی میت وجانی

فرع چهارم: اگر اختلاف شد بین جانی و ولی میت. جانی زخمی وارد کرد بر یک شخصی، ولکن بعد از مردن این شخص بین او و بین ولی این میت اختلاف شد. جانی می گوید موتش بر اثر جرح من نیست، بر اثر شرب سم است یا بر اثر قتل یک قاتل دیگری است، ولی المیت این را نمی پذیرد ومی گوید موتش مستند به جنایت تو است. و یا تیری زد یک جانی به یک انسان خوابیده ای، ولی می گوید قبل از اینکه من تیر به او بزنم مرده بود، ولی المیت می گوید نخیر این حرف درست نیست و تو او را کشتی.

شیخ طوسی قدس سره در مبسوط مردّدند در اینکه قول کدام یک از این دو مسموع است، چون می فرمایند هر کدام از این دو یک ظاهری موافقشان هست، ولی المیت قولش موافق است با اینکه اصل این است که این میت شرب سم نکرد، شخص دیگری او را نکشت. و قول جانی هم موافق است با یک ظاهر دیگر که موت این میت مستند به او نیست، اصل این است که مستند نیست موت این میت به این جانی، استصحاب می گوید قبلا که جانی نکشته بود این میت را قبل از این زمان، استصحاب می گوید که بعد از آن هم جانی این میت را نکشته است. اصل عدم قتل مستند به این جانی است. هر کدام از این دو قول موافق است با یک ظاهری یعنی موافق است با یک استصحاب، قول جانی موافق است با استصحاب عدم استناد قتل به او، قول ولی میت موافق است با استصحاب عدم وقوع سبب جدید مثل شرب سم.

ولذا مرحوم شیخ مردد است.

مرحوم آقای خوئی فرموده چرا تردید؟ اگر اصل مثبت را حجت نمی دانید مثل ما، یک استصحاب جاری است آن هم به نفع جانی، استصحاب عدم استناد موت این میت به این جانی. و اگر اصل مثبت را حجت می دانید خب استصحاب عدم شرب سم اثبات می کند استناد موت این میت را به این جانی، چون اصل مثبت را شما حجت می کنید. چرا تردید دارید در مسئله؟

اگر می گوئید استصحاب عدم شرب سمّ مثلا ولو صلاحیت دارد اثبات کند استناد موت این میت را به این جانی، ولکن معارضه هست با استصحاب عدم استناد موت این میت به این شخص جانی، نتجه اش عدم حجیت اصل مثبت است، منتهی بخاطر ابتلاء به معارضه. مرحوم آقای خوئی فرموده یا اصل مثبت را حجت می دانید یعنی قول ولی میت مطابق اصل است، واگر اصل مثبت را حجت نمی دانید قول جانی مطابق با اصل است، اصل عدم ضمان اوست نسبت به دیه قتل نفس، اصل عدم جواز قصاص اوست، چرا تردید دارید؟

بعد نقل می کنند از علامه حلی که ایشان قائل شده است که این جانی ضامن دیه نفس است. محقق حلی قائل شده است که این جانی ضامن دیه نفس نیست. ولذا دو نظر مقابل هم یکی از علامه حلی و یکی از محقق حلی داریم. که مرحوم آقای خوئی فرموده: ما موافق محقق حلی هستم، چون استصحاب عدم شرب سم اصل مثبت است، استصحاب عدم استناد موت این میت به جانی یا استصحاب عدم ضمان این جانی نسبت به دیه نفس جاری می شود و مطلب روشن است.

اقوال در تشخیص مدعی ومنکر

اقول: ما احتمال می دهیم شبهه مرحوم شیخ طوسی در بحث اصل مثبت نبوده است، بلکه شاید شبهه ان بوده که ملاک تشخیص مدعی و منکر برای مرحوم شیخ روشن نبوده است. چون در بحث مدعی و منکر اختلاف است که چه کسی مدعی است و چه کسی منکر است؟

برخی مثل سید یزدی و امام معتقدند که مدعی کسی است که مصب دعوای او مخالف اصل شرعی است، و منکر کسی است که مصب دعوای او موافق اصل شرعی است.

در مقابل مرحوم آقای خوئی و جمعی از فقهاء قائلند که می گوند ملاک در تشخیص مدعی ومنکر لحاظ مصب الدعوی نیست، لحاظ غرض الدعوی است، و مدعی کسی است که غرض دعوای او مخالف اصل شرعی است.

در همین مثال، ولی المیت می گوید لم یشرب والدی سمّا، جانی می گوید بل شرب السم و یستند موته الی شربه للسم. جانی می گوید من یک روزی عصبانی شدم چاقو زدم به شکم او نعوذ بالله ولی او دچار افسردگی شد یک سمی خورد مرگش مستند است به شرب سم.

به لحاظ مصب دعوا ما نگاه کنیم خب قول ولی المیت موافق اصل شرعی است، اصل عدم شرب سم است، قول جانی مخالف اصل شرعی است، جانی می گوید شرب والدک سمّا و یستند موته الی شربه للسم، استصحاب می گوید این میت شرب سم نکرد. به لحاظ مصب دعوا قول جانی می شود مخالف استصحاب عدم شرب سم، وقول ولی المیت می شود موافق این استصحاب. اما طبق نظر دوم که ملاک لحاظ غرض الدعوی است، می گویند این ولی المیت ولو می گوید لم یشرب والدی سمّا، ولی غرضش چیست، غرضش اثبات ضمان این جانی است نسبت به دیه قتل نفس، غرضش اثبات وقوع قتل است توسط این جانی. غرض الدعوی اثبات استناد قتل است به این جانی، و اصل را اگر در غرض الدعوا جاری کنیم خب مخالف است با قول ولی المیت. غرض دعوا این است که ولیّ المیت اثبات کند استناد قتل را به جانی، این خلاف استصحاب است. جانی وقتی می گوید شرب ابوک سمّا غرضش از این مطلب نفی استناد موت جانی است به او، نفی ضمان اوست نسبت به دیه قتل نفس، و به لحاظ غرض الدعوی قول جانی موافق استصحاب است.

کسانی که مثل امام می گویند باید مصب الدعوی را نگاه کنیم می گویند این جانی مدعی است مدعی شرب سم است توسط مجنی علیه، او ملزم به اثبات است، اما قائلین به قول دوم مثل آقای خوئی می گویند غرض دعوا ملاک تشخیص مدعی و منکر است، به لحاظ غرض دعوا این جانی قولش موافق با استصحاب عدم ضمان دیه است.

سؤال وجواب: فرض این است که ما اصل مثبت را حجت نمی دانیم، می گوئیم شیخ طوسی شاید نظرش به این بحث باشد نه اینکه اصل مثبت را حجت بداند.

یک قول سومی هم در مسئله هست در تشخیص مدعی و منکر، که قول مرحوم حاج آقا مرتضی حائری و قول آقای سیستانی است، که می گویند مدعی کسی است که عقلاءا ملزم به اثبات باشد و عقلاء او را ملزم به اثبات بدانند ولو قولش موافق اصل شرعی باشد.

ما قبلا برای این قول سوم مثال می زدیم می گفتیم متعاقدین اختلاف کردند، مثلا زن و شوهری آمدند دادگاه اختلاف کردند، زن می گوید من از اول گفتم که من در دوران عقدبستگی هم نفقه می خواهم، شوهر می گوید نخیر همچنین حرفی نزدی. ظهور اطلاقی عقد ازدواج در عرف ما یک شرط ارتکازی است که زن در دورانی که در خانه پدر هست به طور متعارف مستحق نفقه نیست، شوهر هم مستحق تمکین کامل نیست. این عرف شده است و شرط ارتکازی شده است. ولذا این یک سالی که دختر در خانه پدر می ماند به طور متعارف حق مطالبه نفقه ندارد وشوهر هم حق مطالبه تمکین ندارد. ولی این ناشی است از ظهور اطلاقی عقد ازدواج، اگر قرینه ای بر خلاف بگذارند شرط ارتکازی مختل می شود. زن می گوید قرینه نصب کردیم که من از هنگام عقد ازدواج نفقه می خواهم. قول زن موافق اصل شرعی است، چرا؟ چون اصل عدم سقوط نفقه است، نفقه حقی است که به مجرد عقد ازدواج شرعا ثابت می شود برای زن، مگر اینکه شرط برخلاف بشود. پس استصحاب می گوید که شرط نشد در این عقد ازدواج سقوط نفقه. و لذا قول زوجه که می گوید من مستحق نفقه ام مطابق با استصحاب است.

ان قلت: استصحاب می گوید نصب قرینه صارفه نشد، زوجه ادعا می کند قرینه را برخلاف شرط ارتکازی، استصحاب مخالف قول اوست، استصحاب می گوید نصب قرینه نشد. می گوئیم اصل عدم نصب قرینه اصل مثبت است. اصل جاری کنید قرینه نصب نشد پس ظهور پیدا کرد عقد ازدواج این دو در شرط ارتکازی سقوط نفقه، این اصل مثبت است. استصحاب عدم نصب قرینه نمی تواند اثبات کند ظهور فعلی عقد ازدواج بین این زن و مرد را در شرط سقوط نفقه. این اصل مثبت است، لازم عقلی عدم نصب قرینه انعقاد ظهور این عقد است در شرط سقوط نفقه، این اصل مثبت است.

ولذا این زن قولش موافق استصحاب است، زن می گوید شرعا من مستحق نفقه ام، مگر اینکه ظهور عقد در شرط سقوط نفقه باشد و ما طبق استصحاب می گوئیم شرط سقوط نفقه نشده است. ظهور نداشت این عقد در شرط سقوط نفقه، و اصل هم موافق قول این زوجه است. شوهر که می گوید نصب قرینه نشده بود، غرض دعوایش این است که بگوید پس شرط ارتکازی بود بر سقوط نفقه، اصل عدم شرط سقوط نفقه است. استصحاب می گوید زن مستحق نفقه است ما لم یشترط الزوج سقوط النفقه، اصل عدم اشتراط سقوط نفقه است، قول زوج می شود مخالف اصل شرعی وقول زوجه می شود موافق اصل شرعی. ولی عقلاء ملزم می دانند این زوجه را به اثبات، می گویند تو داری ادعا می کنی که در هنگام عقد ازدواج گفتی من از زمان عقد نفقه می خواهم، این را ثابت کن.

اقول: ما قبلا این را مطرح کردیم و جواب دادیم، گفتیم ما معتقدیم در بناء عقلاء در تنازع در حقوق اصل عدم نصب قرینه این اصل عقلائی است، استصحاب نیست اصل عقلائی است، اصل عقلائی است که آن کسی که ادعا می کند نصب قرینه بر خلاف را او باید اثبات کند، واین حجت عقلائیه ممضاة هست شرعا. ولذا در این مثال ما صغرویا مناقشه داریم.

به هر حال طبق این نظر سوم هم لقائل ان یقول که این جانی ولو قولش موافق اصل شرعی است که می گوید لایستند موت المجنی علیه الیّ، ولکن عقلائا او ملزم به اثبات است، او ادعا می کند که این میت قبل از موتش سم خورد و مردنش مستند است به سم.

ولکن ما به نظرمان حق با همان قول آقای خوئی است، بعید نیست که عقلاءا هم ولی المیت باید اثبات کند که مرگ پدرم مستند است به زخمی که تو وارد کردی. البته فرض این است که آن زخم کشنده است، یک زخمی است که اگر این پدر شرب سم نکرده باشد آن زخم بالاخره این مجنی علیه را می کشت، بحث در این است.

سؤال وجواب: اگر واقعا احتمال عقلائی داده بشود می گوید بله من این زخمی که به او زدم تا ده روز او را می کشت، من این را قبول داریم، اما قرائنی هست که ایشان در این ده روز توسط یک جانی دیگری کشته شد. آقای خوئی فرموده محقق حلی درست می گوید که می گوید قول این جانی مقدم است، به این جانی می گویند تو قسم بخور برو دنبال کارت، چون تو منکری، منکر استناد موت این مجنی علیه هستی به خودت.

و این ولی المیت بیچاره باید برود دو تا شاهد عادل پیدا کند که پدر من در این ده روز نه سمی خورد و نه شخص دیگری او را کشت، به هر کسی هم می گوید می گویند مگر در این ده روز ما با بابای تو همراه بودیم، ما چه می دانیم در این ده روز شرب سم کرد یا نکرد، خب بینه هم که ندارد، جانی می آید قسم می خورد می گوید به خدا قسم مرگ این مجنی علیه مستند به من نیست. محقق حلی این را گفت دیگر. عرض کردم فرض مسئله در جائی نیست که یک زخمی زده است که معلوم نیست کشنده است یا کشنده نیست، نه، زخم کاری زده است، منتهی زخمی زده که اگر این مجنی علیه شرب سم نمی کرد یا شخص دیگری او را نمی کشت بالاخره بعد از چند روز آن زخم اثر خودش را می گذاشت و این مجنی علیه می مرد، بحث در این هست.

که شیخ طوسی تردید کرده در اینکه کدام یک مدعی اند. علامه حلی گفته معلوم است که این جانی مدعی است، ادعا کرده که پدر شما سم خورد و مرگش مستند است به خوردن سم یا شخص دیگری او را کشت قبل از اینکه آن زخم من تأثیر بگذارد در مردن او. علامه حلی گفته این جانی مدعی است. محقق حلی گفته نخیر ولی المیت مدعی است آقای خوئی هم می گوید فرمایشش درست است. ما عرض کردیم تردید شیخ طوسی احتمال می دهیم ناشی از بحث اصل مثبت نباشد بلکه ناشی باشد از اختلاف در تشخیص مدعی و منکر که سه قول نقل کردیم.

آقای سیستانی که قول سوم را انتخاب کرده اند یک توضیحی داده اند، ایشان می گوید می دانید چه کسی ملزم است به اثبات عند العقلاء؟ کسی که قولش مخالف ظاهر حال است. اگر ظاهر حال ولو ظاهر غیر معتبر این باشد که مرگ این مجنی علیه مستند است به آن جانی، می گویند آخه این احتمالهایی که شما مطرح می کنی که پدر ما سم خورد و مرگ موش خورد خودش را کشت با ظاهر حال پدر ما جور نمی آید. یا جانی اگر بگوید این پدرتان ناگهان سکته قلبی کرد، آن زخمی که به او زدم اگر نمی زدم هم این سکته قلبی او را از پای در می آورد، خب اگر پدر پدر سالمی بوده ناراحتی قلبی نداشته خب حرف این جانی خلاف ظاهر حال است، و او می شود مدعی چون حرفش می شود مخالف ظاهر حال.

این بحثی است که باید مفصل بحث کنیم قبلا هم ما مطرح کردیم، اجمالا ما بعید نمی دانیم که مدعی همانی است که قول دوم می گفت، من یخالف غرض دعواه الحجة الشرعیة من امارة او اصل. ولذا اگر اصل مثبت حجت نباشد که نیست بعید نمی دانیم که آقای خوئی راست بگوید. اگر احتمال عقلائی هست که این مجنی علیه سکته کرده یا شرب سم کرده یا شخص دیگری او را کشته است، ولو آن زخمی که جانی دو هفته قبل زد زخمی بود که صلاحیت دارد که این مجنی علیه را بعد از دو هفته بکشد اما جانی می گوید در این دو هفته شرب سم کرد یا سکته قلبی کرد یا شخص دیگری او را زخمی کرد، اگر احتمال عقلائی بدهیم انصافا مشکل است ما اثبات کنیم که این جانی قصاص می شود یا واجب است دیه قتل نفس بدهد.

فرع پنجم: اختلاف در ضمان

فرع پنجم: مالی از زید نزد عمرو تلف شده است، یک بسته اسکناس یک میلیون تومانی از زید نزد عمرو بود، تلف شد، زید که مالک این بسته اسکناس یک میلیون تومانی است می گوید تو ضامنی، من به تو اذن ندادم که این بسته مال یک میلیون تومانی را نزد خودت نگه بداری. عمرو که مال در یدش تلف شده می گوید من ضامن نیستم، من مأذون بودم که این مال تو را نگه بدارم امین بود.

مشهور گفته اند که خب این آقا ضامن است.

اشکال شده به مشهور که آقا موضوع ضمان ید عدوانی است، استصحاب عدم اذن مالک برای اثبات اینکه این ید عمرو ید عدوانی است اصل مثبت است. ولذا برخی گفته اند که اتفاقا برعکس اصل عدم ضمان این آقای عمرو است نسبت به این مال.

برخی از فقهاء هم از راه قاعده مقتضی و مانع خواسته اند پیش بیایند، بگویند استیلاء بر مال غیر مقتضی ضمان عند التلف است، ید امانی مانع از ضمان است، قاعده مقتضی و مانع می گوید اگر شک کردی در ابتلاء این مقتضی به مانع بنا بگذار بر عدم المانع، بنا بگذار که ید ید امانی نبوده است.

اقول: خب قاعده مقتضی ومانع درست نیست.

مرحوم آقای خوئی فرموده باید تفصیل داد، در جائی که ضمان ضمان ید است، موضوع ضمان ید ید عدوانی نیست، موضوع ضمان ید استیلاء بر مال غیر است بدون اذن او، علی الید ما اخذت حتی تؤدی. بله خارج شده است از ضمان استیلاء بر مال غیر فرضی که به اذن مالک باشد. موضوع ید عدوانی نیست. این آقای عمرو استیلاء پیدا کرد بر مال زید، و استصحاب می گوید زید اذن نداد در استیلاء او. ضم الوجدان الی الاصل می کنیم موضوع ضمان را ثابت می کنیم دیگر، موضوع ضمان ید ید عدوانی نیست که اصل مثبت هم نمی شود.

ولی اگر بحث ضمان معاوضی باشد، مثل چی؟ مثل اینکه در همین مثال زید و عمرو، زید و عمرو هر دو متفقند که این یک میلیون به عمرو منتقل شده است، این مال به عمرو منتقل شده است به یک سبب شرعی، اختلاف در این است که عمرو می گوید وهبتنی ایاه، آقای زید یادت می آید گفتی می خواهم یک کادوئی بدهم به مناسبت ایام عید، اصرار کردی این یک میلیون را به ما بدهی، حالا که تلف شده یا اتلاف کرده ایم آمدی طمع کردی که خسارت از ما بگیری. زید می گوید آقای این حرفها چیست، من این یک میلیون را به تو قرض دادم، من به پدرم هم چیزی نمی بخشم حالا بیایم به تو ببخشم؟ اقرضتک ایاه.

آقای خوئی فرموده که در این مثال ما حکم به نفع عمرو صادر می کنیم. چرا؟ برای اینکه اصل تملک عمرو نسبت به این یک میلیون مسلم است ضمان او نسبت به بدل این یک میلیون مشکوک است، اصل عدم ضمان است. استصحاب عدم هبه ثابت نمی کند قرض را، سبب ضمان معاوضی در اینجا قرض است، استصحاب عدم هبه که ثابت نمی کند قرض را الا به نحو اصل مثبت. وانگهی خب استصحاب عدم قرض هم از آن طرف جاری می شود اثبات می کند هبه را نفی می کمند ضمان را. تعارض می کنند با هم.

سؤال وجواب: قطعا عمرو مالک یک میلیون شده بود، شک در ضمان معاوضی بدل اوست.

اقول: باز همان بحث پیش می آید که می گوئیم ملاک تشخیص مدعی و منکر را شما غرض الدعوی می دانید، می گوئید من خالف غرض دعواه الاصل الشرعی. اما امام مصب الدعوی می داند، خب طبق مصب الدعوا این آقای عمرو ادعا می کند وقوع هبه را، اصل عدم هبه است، مصب دعوایش خلاف اصل است، آن آقای زید هم ادعا می کند قرض را، قول او هم خلاف اصل است، ولذا امام گفته این باب تداعی شد، او ادعا می کند هبه را این ادعا می کند قرض را، باب تداعی شد. چون طبق مصب دعوا هر کدام از این دو دارند خلاف اصل می گویند، اصل عدم هبه در یک طرف و اصل عدم قرض هم در طرف دیگر.

ما یک مطلب دیگری بگوئیم، یک روایت معتبره اسحق بن عمار است می گوید مال در دست عمرو تلف شد، عمرو می گوید ودیعه بود، زید صاحب مال می گوید قرض بود اقرضتک ایاه، اما عمرو می گوید کانت ودیعة تا تلفش موجب ضمان نباشد. در این صورت روایت این است که الرجل قال کانت عندی ودیعة و قال الآخر انما کانت لی علیک قرضا. امام فرمود این عمرو که مدعی ودیعه است باید اثبات کند، المال لازم له الا ان یقیم بینة انها کانت ودیعة. این متفاهم عرفی این است که مال دیگری دست شما قرار بگیرد ولو ملک شما بشود اما شما ادعا می کنی مالک او شدم بدون ضمان، شما باید اثبات کنید.

اصل در مال غیر عدم مجانیت است و اصل در مال غیر ضمان است، وسیره عقلائیه هم همین است، در سیره عقلائیه اگر شما یک سال در خانه مردم نشسته ای صاحب خانه می گوید اجاره بها را بده، شما می گوئی عاریه داده بودی، دلت به حال من سوخت گفتی طلبه است بگذار راحت درس بخواند خانه ات را عاریه به من دادی. آقای خوئی می گوید اصل عدم ضمان اجرت است، حق دارد این آقایی که در این خانه نشسته که یک ریال هم به صاحبخانه ندهد، واین خلاف سیره عقلائیه است. در سیره عقلائیه می گویند اصل بر عدم مجانیت است، یعنی شما که از مال غیر انتفاع بردی ادعای مجانیت می کنی باید اثبات کنی مجانیت را.

ولذا بعید نمی دانیم که در این فرض هم اصل بر ضمان باشد.

این فرع پنجم تمام شد. فرع ششم .و برخی از مطالب مختصر مانده انشاء الله روز یکشنبه ششم فروردین مطرح می کنیم و وارد تنبیه بعدی می شویم بعون الله و قوته.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.